

آنچه در زندگی خصوصی و مناسباتی فردی، کاربردی مثبت دارد، در زندگی اجتماعی و سیاسی، ممکن است نتیجه معکوس به دست دهد. نمونه‌ی آن، گذشت و قناعت است؛ و تفاوت

کارکردی می‌باشد. که هم بین دو مفهوم با یکدیگر دارند

گذشت، اصولاً و اساساً در مناسبات و پیوندهای شخصی، معنایی دارد. در هر لحظه‌ی زندگی، گذشت می‌تواند بی‌کراهانه باشد و اقتداردهنده: گذشت از بدحرفی و بدکاری دیگران علاوه بر من؛ گذشت از بلاهت و حسادت‌های آنان و آن؛ گذشت از کج‌فهمی اطرافیان و واکنش‌های بی‌مورد برخوردنده، و مانند اینها.

اما قناعت، وارد جهان آرزوها می‌شود. و آنگاه که این جهان، همگانی باشد، آرمان اجتماعی است. آرزوی همگانی است. و قانع بودن به آنچه هست، گذشتن از آرمانهاست؛ گذشتن از بندهای زندگی طبیعی برای همه‌ی انسانها. بندهای که - همه می‌دانیم - با معیارها و روشهای زندگی امروز، بیگانه است و جز لایه‌ی نازک از جمعیت زمین، ملأ کردها انسان از آن بی‌بهره‌اند. آزادی و فرصتهای برابر اجتماعی برای همه، از دربار، حسرت انسانها بوده است و به آرزوی همگانی بدل شده است. قناعت به آنچه داری، به سهراب سپهری است مانند می‌کند که می‌گوید: روزگارم بد نیست / لقمه نانی دارم ...

و بعد هم می‌گوید هر زالی را که به جان جهان افتاده، محترم بشمار و «بدان را اگر کرم نبود، / زندگی، چیزی کم داشت» و «نخواهیم مگس از سرانگشت طبیعت بپزد»